

دکتر منوچهر شجاعی \*

## مطالعه سیاست تطبیقی

ذهن، بدون مقایسه کردن،  
قادر به پیشرفت نیست.  
الکسی دوتوکویل

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چکیده:

مطالعه سیاست تطبیقی، در حوزه علوم سیاسی، از اهمیت بسزایی برخوردار است. در این مقاله، ضمن معرفی و مرور مکاتبی که در سیر تاریخی رشته سیاست تطبیقی پدید آمده‌اند، موقعیت کنونی این رشته، تبیین می‌گردد.

واژگان کلیدی:

سیاست تطبیقی، نظام‌های سیاسی تطبیقی، کارکردگرایی.

سیاست تطبیقی، سابقه‌ای دیرینه دارد، به طوری که دیرینگی آن به رساله سیاست ارسطو باز می‌گردد. از آنجایی که وی از دانش‌های رایج زمان، به سیاست اولویت داده بود، با این یادآوری که با همه مشکلات و دشواری‌ها روش مورد استفاده او، هنوز هم نظریات ارسطو در زمینه علم سیاست کارایی دارد. ازین روست که او را به عنوان نخستین بنیانگذار این رشته معرفی می‌کنند. پیامد آن، به جرأت می‌توان سایر فیلسوفان نامداری مانند، ماکیاوولی، متسکیو، لاک، روسو، هگل، وبر، میل و دیگران را نیز بنیانگذاران نوین این رشته برشمرد. تجزیه و تحلیل نظام‌های سیاسی مختلف، طبقه‌بندی آنان، همچنین مطالعه شکل‌های پیشرفت آنان در گذشته و مشاهده گوناگونی نظام‌های سیاسی، در عمل به دیرینگی ثبت تاریخ اندیشه‌های سیاسی باز می‌گردد. هنوز هم دیده می‌شود که صاحب‌نظران معاصر نظریات و پرسش‌های متعدد و متضادی را در زمینه سیاست تطبیقی مطرح می‌کنند.

در مطالعه سیاست تطبیقی، قبل از هر چیز مسئله روش‌شناسی این رشته مطرح می‌شود. در این باره، آنچه که مهم است، ماهیت روش تطبیقی است، یعنی این که این روش را چگونه می‌توان به کار برد؟ چه چیزهایی را می‌توان با مطالعه تطبیقی آموخت؟ برای مثال آیا این ادعا درست است که روش تطبیقی در علوم اجتماعی می‌تواند جانشین کاملی برای تجربه در علوم طبیعی باشد؟ آیا پژوهشگران می‌توانند این روش را در رشته‌ای مانند علوم سیاسی مورد استفاده قرار دهند؟ آیا به راستی، نظام‌های گوناگون سیاسی را می‌توان با یکدیگر مقایسه کرد، یا این که هر نظام سیاسی در نوع خود بی‌همتا و بی‌بدیل است؟

در رشته علوم سیاسی، یک طبقه‌بندی گوناگونی از طرح‌ها وجود دارد، که با ارزش‌ترین این طرح‌ها هنوز هم مورد استفاده بایسته قرار نگرفته است، و هرگز هم کنار گذاشته نشده‌اند، همچنانکه نظام‌های سیاسی را بر اساس تعداد شرکت‌کنندگان در فرآیندهای تصمیم‌گیری از نوع پادشاهی، اشرافی و مردم‌سالاری طبقه‌بندی می‌کردند. از نیمه سده نوزدهم به این سو است که می‌بینیم مردم، به دلیل وجود و ارائه طرح‌ها و

طبقاتی کردن نظام‌های سیاسی، در گزینه این راهکارها سردر گم‌اند. برخی از نظریه‌پردازان این رشته، طرح‌هایی را ارائه داده‌اند که اساس سیاست تطبیقی مطمح نظرشان بوده. برخی از این طرح‌های دو مقوله‌ایی، شامل انواع قطبی بودند، که ممکن است گستره نظام‌های حقیقی را محدود کنند، درحالی‌که دیگر نظام‌های حقیقی به راحتی در داخل "دو گروه" قرار می‌گیرند. به عنوان مثال منظور از طرح‌های "دوگروهی"، طبقه‌بندی نظام‌هاست، که امروزه به صورتی گسترده در نوع غربی و غیرغربی مورد استفاده قرار می‌گیرد، همانند طبقه‌بندی کردن نظام‌های سیاسی، قانون اساسی در برابر حکومت مطلقه، سنتی در مقابل مدرن، و یا کشاورزی که فراورده‌ای سنتی است، در برابر فرآوری صنعتی می‌توان نام برد. (Apter, 1963, pp. 19-36)

برخی از دانشمندان رشته علوم سیاسی برخلاف این گونه اظهارنظرها، طرح‌هایی دیگر را ارائه داده‌اند، که مشهورترین آنان نظریه ماکس وبر<sup>۱</sup> جامعه‌شناس آلمانی است، وی نظام‌های سیاسی را بر مبنای حقانیت قدرت حاکم بر جامعه مانند سنتی، قانونی-منطقی، و کاریزماتیک<sup>۲</sup>، طبقه‌بندی کرده است. (موتی پالمر و دیگران، ۱۳۷۲، ص ۹۳) از سوی دیگر، پیروان مکتب مارکس آنها را بنا بر نگرششان که اولویت بخشیدن بر اقتصاد است، به نظام‌های فنودالیت، سرمایه‌داری و پرولتاریایی (کارگر صنعتی) بخش‌بندی می‌کنند. جیمز کلین<sup>۳</sup>، یکی از محققان آمریکایی در این رشته، نظام‌ها را به نوع رقابتی، نیمه رقابتی یا استبدادی تقسیم بندی می‌کند. رابرت دال<sup>۴</sup> دانشمند برجسته آمریکایی اصطلاحات، مردم‌سالاری، سلسله مراتبی و چانه‌زنی (چانه‌زدن در نظام‌های اقتصادی) را مورد استفاده قرار داده است. دانشمندان دیگر آمریکایی طرح‌های چهار اصطلاحی را بکار برده‌اند. به عنوان مثال دیوید اپتر<sup>۵</sup> نظام‌های سیاسی را به استبدادی، اشرافی،

<sup>۱</sup>- Max Weber

<sup>۲</sup>- Charismatic

<sup>۳</sup>- James Coleman

<sup>۴</sup>- Robert Dahl

<sup>۵</sup>- David Apter

نماینده‌گی مستقیم و نمایندگی غیرمستقیم طبقه‌بندی می‌کند. گابریل الموند<sup>۱</sup> یکی از برجسته‌ترین پژوهشگران رشته نظام‌های تطبیقی، نظام‌های سیاسی را براساس ریشه‌های گوناگون همچون آنگلو-امریکن، قاره اروپایی، استبدادی و ماقبل صنعتی شدن طبقه‌بندی نموده است.

در آثار سایر نویسندگان طرح‌های پیچیده‌تری می‌توان جستجو کرد. به عنوان مثال، ادوارد شیلز<sup>۲</sup> یک اصطلاح پنج نوعی را بویژه برای کشورهایی که بعد از جنگ جهانی دوم به استقلال رسیده‌اند، توصیه می‌کند. وی نظام‌های سیاسی را مردم‌سالاری سیاسی، مردم‌سالاری قیم‌آبانه، گروه‌سالاری مدرن، گروه‌سالاری زورمدارانه و گروه‌سالاری سنتی تقسیم‌بندی می‌کند. جمیز کلنن که قبلاً از وی یاد شد، در طبقه‌بندی دیگری با حذف اشرافی استبدادی از طبقه‌بندی شیلز، دو نوع دیگر مردم‌سالاری استعماری و اشرافی استعماری را به طبقه‌بندی نامبرده اضافه کرده است.

این‌ها صرفاً فهرست کوتاهی از تقسیم‌بندی‌های نظام‌های سیاسی، در زمینه سیاست تطبیقی است. پرسشی که مطرح می‌شود، این است که کدام طرح می‌تواند از طرح‌های دیگر مفیدتر باشد؟ به طور کلی منظور از استفاده از این طرح‌ها چیست؟ چگونه بایستی چنین طرح‌هایی به طور صحیح ساخته شود؟ و چگونه یک تحلیل‌گر می‌تواند بطور اصولی یک طرح خوب را از یک طرح بد تشخیص دهد؟

### عناصر نظام‌های سیاسی

به‌طور کلی سؤالاتی مشابه در ارتباط با عناصر نظام‌های سیاسی ظاهر می‌گردد که برای مقاصد تحلیلی به‌کار برده می‌شوند. در زمان‌هایی نه چندان دور، محققان علم سیاست ابتدا در فکر مطالعه ساختار و وظایف سه شاخه حکومت همانند قوه‌های مجریه، مقننه و قضائیه بودند، ولی بعداً گزینه‌های مختلف دیگری پیشنهاد و مورد

<sup>۱</sup> - Gabriel Almond

<sup>۲</sup> - Edward Shils

استفاده قرار گرفت. به عنوان مثال دیوید اپتر، ابتدا به نظام‌هایی شامل دولت، گروه‌های سیاسی و طبقه‌بندی اجتماعی می‌اندیشید. اما پس از آن به این نتیجه رسید که موقعیت اجتماعی هر جامعه، بیش از همه به طور مستقیم و به صورت برجسته‌ای منعکس‌کننده سیاست آن جامعه است. در ضمن هر یک از این عوامل، به اجزاء فرعی تقسیم می‌گردد که خود وارد مجموعه متعددی از اجزاء سیاست می‌شود، که غالباً این اجزاء در نظام‌های سیاسی یافت می‌شوند. به عنوان مثال، دولت‌ها، برای موجودیت خود به پنج ویژگی نیاز دارند: مانند، قدرت تصمیم‌گیری، پاسخگویی و رضایت، تهدید و مجازات، تعیین و تخصیص منابع، جذب نیروی انسانی از نظر سیاسی و همچنین واگذاری نقش به آنان در جامعه. (Apter, 1963, pp. 73-98) هارولد لسلو، دانشمند برجسته آمریکایی، نظام‌های سیاسی را براساس هفت ویژگی متغیر بینش، توصیه، رهنمود، خواستن، کاربرد، ارزیابی و خاتمه دادن، تقسیم کرده است. (Lasswell & Kaplan, 1950, p. 15)

پیشنهاد‌های لسلو بیشتر بر نظامی سیاسی که مبتنی بر تفکیک قواست، مطابقت می‌نماید. دیوید ایستون<sup>۱</sup>، محقق دیگر آمریکایی، یادآوری می‌کند که نظام‌های سیاسی ضرورتاً دارای دو عامل مهم، یعنی داده (تقاضا و حمایت) و یا بازده (تصمیمات امرانه) اند. (Easton, 1965, p. 29) این در حالی است که گابریل الموند نظام داده و یا بازده را به هفت وظیفه پیچیده تقسیم می‌کند: چهار وظیفه برای "داده" یعنی، جامعه‌پذیری سیاسی و گزینش<sup>۲</sup>، گردآوری منافع<sup>۳</sup>، برانگیختن منافع<sup>۴</sup> و ارتباطات سیاسی<sup>۵</sup> و سه وظیفه برای "بازده" یعنی تدوین قانون<sup>۶</sup>، کاربرد قانون<sup>۷</sup> و داوری قانون<sup>۸</sup> یادآوری گردیده است. (موتی بالمر و دیگران، ۱۳۷۲، صص ۶۹-۷۰) هنگامی که با چنین

<sup>۱</sup> - David Easton

<sup>۲</sup> - Political Socialization & Recruitment

<sup>۳</sup> - Interest Articulation

<sup>۴</sup> - Interest Aggregation

<sup>۵</sup> - Political Communication

<sup>۶</sup> - Rule Making

<sup>۷</sup> - Rule Application

<sup>۸</sup> - Rule Adjudication

نظریاتی روبروایم، این مسأله مطرح می‌شود که مثلاً چه واحدی باید برای مطالعات سیاسی خود به کار بریم؟ آیا باید واحدهای غیر شخصی از قبیل "نقش‌ها" یا "اعمال متقابل" را مورد استفاده قرار دهیم؟ یا باید واحدهای فردی، یعنی افراد واقعی را به کار گیریم؟ یا واحدهای فرا فردی، مانند، گروه‌ها، نهادها، یا سازمان‌ها را مورد بهره‌برداری قرار دهیم؟ و همچنان باید چه "دور‌نمایی" یا "گرایش‌هایی" را در تجزیه و تحلیل این واحدها مورد استفاده قرار دهیم؟ آیا هنوز همانند گذشته، باید برای مطالعه ساختاری رسمی همچون قانون اساسی تأکید بورزیم و یا اینکه به جای انباشت و ارائه نظریه، به تجزیه و تحلیل ساخت - عملکرد، روش تصمیم‌گیری، نظریه ارتباطات پردازیم؟ گذشته از آن، چه نوع «نظریه‌هایی» بایستی از راه این برداشتها مانند "قوانین" تجربی، الگوهایی را که توضیحات حاوی علل یا بیان‌کننده علل، تجزیه و تحلیل‌های وظیفه‌ای، نظریه‌های موازنه، نظریه‌های توسعه، یا سایر نظریه‌هایی که هنوز کشف نشده‌اند، پرداخته شوند؟

### مکتب تاریخ‌گرایی

در بررسی نهادهای سیاسی، ابتدا توجه در اصول اولیه تاریخی، بر روی ساخت نظریه‌های توسعه، در شکل تک‌خطی، بر اساس تنها اصول تعیین‌کننده و بیشتر پیش‌بینی نکردن مردم‌سالاری قریب‌الوقوع عام‌گرایی و همچنان نظریه‌های تحولات اجتماعی که غالباً در شکل ارگانیک است تا مکانیک، متمرکز بود. احتمالاً بهترین نمونه‌های آشنا و آشکار عبارتند از: نظرات هگل، با شاخصه فاش کردن برهان و آزادی، و اگوست کنت<sup>۱</sup> با ایمان به آشکار کردن روحیه علمی، و کارل مارکس، با اعتقاد به رسیدن به آزادی از مسیر مبارزه طبقاتی.

اگر چه تاریخ‌گرایی مدت زمانی است که اعتبار خود را از دست داده است، ولی

<sup>۱</sup> - Auguste Cont

رشته سیاست تطبیقی به میزان قابل توجهی مدیون اندیشه‌های اجتماعی متفکران غربی این مکتب است، در اولین نگرش، بسیاری از فرضیه‌های این مکتب مانند "طبقه" هنوز مورد استفاده برخی از محققان قرار می‌گیرد. هرچند بسیاری از مشکلات این مکتب هنوز به چشم می‌خورد، شاید مهمتر از همه بتوان مسائل روابط بین سیاست و توسعه اقتصادی، سیاست و آموزش و پرورش، سیاست و "فرهنگ" جوامع را نام برد. نظریه‌های تاریخ‌گرایی همچنان، تا حدودی، توجه خود را به دورنمای گسترده تجربه سیاسی معطوف کرده‌اند، به عنوان مثال، هگل همه چیز بود، جز یک متفکر محدود اندیش، اگر چه آرایش موشکافی بایسته را ندانست، اما گسترده می‌اندیشید. (Kuhn, 1962, chapters, 17-20) تاریخ‌گراها همچنان به بسیاری از تمایلات بعدی در پویاشناسی‌های اجتماعی یاری رساندند، به‌ویژه در نظریه تکاملی، به خستی‌سازی باورهای متعصبانه مورخان سیاسی کمک نمودند.

مفاهیمی که آنان به کار می‌بردند، هنوز هم مورد استفاده قرار می‌گیرد، پرسش‌هایی که آنان مطرح نموده‌اند، هنوز نیز مطرح است، اما سبک کامل اینگونه مورخان، یعنی برداشت اساسی آنها از تجزیه و تحلیل اجتماعی، تنها حالتی زودگذر در پیشرفت اندیشه‌های اجتماعی بود. بسیاری از این نیروها که در اواخر قرن نوزدهم موجب بی‌اعتبار شدن تاریخ‌گرایی شدند، قلمرو آرای آنان، فلسفه محسوب می‌شد، برخی از آنان را اینگونه می‌توان رده‌بندی کرد: پیدایش اثبات‌گرایی<sup>۱</sup> و فلسفه کثرت‌گرایی در سیاست، پدیداری ملی‌گرایی در تفکرات اجتماعی، تأثیر عمیق فرهنگ نسبیست‌گرایی<sup>۲</sup> در محیط افکار عمومی، و واکنش علیه آرمان‌گرایی‌ها<sup>۳</sup> لایم‌تر است. تمام این‌ها علیه نظریه‌های ناموفق در زمینه مشاهدات پیچیده و تصور توسعه همانند یکسان برای هر ملت و جامعه متحد شدند. (Sutton, 1963, pp. 67-82)

1- Positivism

2- Relativism

3- Idealism

### واکنش‌ها علیه مکتب تاریخ‌گرایی

نظریه انتزاعی، یکی از واکنش‌ها علیه مکتب تاریخ‌گرایی است که بر روی تجزیه و تحلیل ناب سیاسی انتزاعی تأکید می‌کند، به‌خصوص انتقادات و دفاعیات این نظریه از مردم‌سالاری براساس استنتاج‌هایی از نویدهای ماورای طبیعی، هستی‌شناسی، روان‌شناسی و حقوقی است. این واکنش جزئی بوده، اگرچه، احتمالاً در مطالعه سیاست تطبیقی دارای اهمیت خاصی است. اندیشه‌های مکتب تاریخ‌گرایی، حداقل دارای یک ویژگی بود: هر چند این ویژگی به گونه‌ای نارضایت‌مندان به اندیشه‌ها و مفروضات آن پیوند خورده است، پیروان مکتب تاریخ‌گرایی درباره همه چیز می‌اندیشیدند، جز درباره تخیلات.

به هر رو، مطالعه همزمان سیاست به عنوان یک رشته مجزا، و سیاست تطبیقی به عنوان بخشی از آن، از همین زمان آغاز شد. در حقیقت بخش‌های بسیاری از برنامه‌های در بین علوم سیاسی به مطالعه اندیشه‌های سیاسی و نهادهای سیاسی و رفتاری پرداخت که این توجه و رویکرد به درک محققان کمک کرده است. همچنان مطالب درخور توجهی درباره پیشرفت مطالعات سیاست تطبیقی بعد از دوره مکتب تاریخ‌گرایی، به ما آموخته شده است.

### مکتب مطالعات رسمی - قانونی<sup>۱</sup>

تفکیک اندیشه از اطلاعات، حداقل بخشی از واکنش ثانوی به مکتب تاریخ‌گرایی است که اثر مستقیمی بر سیاست تطبیقی دارد، زیرا بنا بر ساختار قانون اساسی و حقوق عمومی، در نهادهای رسمی - سیاسی، فشارهایی فزاینده بر مطالعه واقعیت‌های سیاسی اعمال می‌شود. یادآوری این نکته بایسته است که همه اطلاعات به یک اندازه برای مطالعه مفید نیستند. دریافت اطلاعات بدون ابهام، به آسانی میسر است و اینگونه

<sup>۱</sup> - Legal-Formal



اطلاعات، حداقل تابع یک گونه تفسیرند. دریافت اطلاعات مفید از راه‌های معمول ناممکن است زیرا این اطلاعات تابع نظم خاصی بوده، و به شکلی نظام‌مند، حاصل می‌شوند. پرسش آن است که چه اطلاعاتی در علم سیاست خود را بدین شیوه ارائه می‌دهند؟ به طور واضح این اطلاعات بر دو نوعند: یکی اندیشه سیاسی و دوم آیین‌ها و رفتارهای رسمی است که در اسناد قانونی توصیف شده‌اند.

تأکید در مطالعه علم سیاست بر روی ترتیبات رسمی - قانونی، نتیجه طبیعی یک واکنش مکتب اثبات‌گرایی به مکتب تاریخ‌گرایی است، زیرا مکتب اثبات‌گرایی بدوی، ساده‌گرایانه کوشش کرد تا نقش اندیشه را محدود نماید. طبیعتاً این مسئله موجب گردید که تحلیل‌گر، مفروضات بیشتری را پایه‌گذاری کند. اکثر اثبات‌گرایان علوم سیاسی معاصر، فنون جدیدی را ارائه دادند و یا به آنها توجه بیشتری کردند که پیشینیان آنها را نادیده می‌انگاشتند، مانند: رفتار در رأی دادن، رابطه بین قدرت و نفوذ، ساخت‌های نخبگان، فرآیندهای غیررسمی سیاسی و غیره. (Duncan, 1964, pp. 37-53)

تأکید بر روی ساخت رسمی - قانونی که روش تجربی حاکم در مطالعات سیاسی اواخر قرن نوزده بود، فقط به علت تفکیک اندیشه و مفروضات بعد از مکتب تاریخ‌گرایی نبود، با آنکه آن جدایی ممکن است به تنهایی برای توضیح آن کافی باشد. عامل دیگری که تأکید بر برداشت ساخت رسمی - قانونی را موجه می‌کرد، این بود که، در واقع، قرن نوزده، عصر مطالعه ساخت قانون اساسی خوانده می‌شود.

عوامل مهمی که موجب مطالعات بیشتر درباره ساخت رسمی - قانونی گردید، عبارت بودند از: آموزش سیاسی برای شهروندان و اداره امور عمومی و تدریس قوانین در دانشگاه‌های جوامع غربی به منظور تربیت کارکنان حرفه‌ای و مدیران اجرایی در سطوح بالای سازمان‌های اجرایی، قضایی و سایر مؤسسات آن جوامع. (Earton, 1965, pp. 21-29)

### مکتب جامعه‌شناسی سیاسی اولیه

هر کس با اندیشه‌های سیاسی پایانی قرن نوزده و اوایل قرن بیستم آشنا باشد، بی‌درنگ برخی نام‌های بانفوذ را که در ارتباط با وضعیت مطالعات سیاست تطبیقی، مطالبی را یادآور شده‌اند، خواهد شناخت، البته در این عصر هم از یاد برده نشده‌اند. اما در اینجا، منظور ما نام‌آورانی همچون گاتنوموسکا<sup>۱</sup>، ماکس وبر، ویلفردو پارتو<sup>۲</sup>، و رابرت میشلز<sup>۳</sup> اند، که اینان بهترین نمونه‌های بارز جامعه‌شناسی سیاسی مدرن محسوب می‌شوند. آنان نظریه‌های سیاسی را تا حد گسترده‌ای ارائه نمودند، و بیشتر علاقه‌مند به روابط واقعی قدرت بودند تا اسناد قانونی. علاوه بر این، آنها بیشتر نگران الگوهای واقعی قدرت بودند، تا کشف جنبه اختلافات رسمی بین دولت‌ها.

نامبردگان موضوع مطالعاتشان را به ساختار حکومت محدود نکردند و همه نوع پدیده‌های سیاسی از قبیل، دولت، احزاب سیاسی و گروه‌های خصوصی را مورد مطالعه و تحقیق قرار دادند. آنان به گونه‌ای نظام‌مند سیاست و دورنمای تحلیلی را در زمینه مطالعات سیاسی توسعه دادند، اندیشه‌های جدیدی معرفی نمودند. فرضیه‌های مناسب تجربی ارائه دادند، و فنون غیر متعارف را، به منظور کاربری در روش‌های سیاست تطبیقی گسترش دادند. به اختصار می‌توان گفت که، آنها خود را به کشف نظریه‌های تصویری و روش‌شناسی که ظاهراً موضوع اصلی در سیاست تطبیقی است، متعهد نمودند.

امروزه نام‌های وبر، پارتو، موسکا و میشلز در میان درخشان‌ترین نام‌های دانش سیاست تطبیقی به چشم می‌خورند، ولی قبل از آن که آنها بتوانند این چنین باشند، بایستی ابتدا واکنش سیاست تطبیقی و خطوط واقعی تجزیه و تحلیل رشته مورد نظر را باورهای ایستا و ناپویا دنبال کرد. البته این واکنش‌ها بعدها به تدریج مطرح گردیده

<sup>۱</sup> - Gaetano Mosca

<sup>۲</sup> - Vilfredo, Pareto

<sup>۳</sup> - Robert Michels

است.

### پیشرفت‌های بعد از جنگ در رشته سیاست تطبیقی

پس از جنگ جهانی دوم، صفت بارز سیاست تطبیقی در توجه و علاقه‌اش به مقایسه‌هایی گسترده نموده شد، بدان معنی که رقابت نسبتاً وسیعی در خصوص طبیعت سیاست و آنچه که به سیاست مربوط می‌گردد، و همچنان تأکیدی فزاینده بر روی مسائل نظری با برد- میانه درباره عوامل تعیین کننده برخی از رفتارهای سیاسی و شرایط ضروری برای برخی از نهادهای سیاسی بوده است. بهرحال، مقایسه‌ها، هنوز هم به‌طور گسترده‌ای بدون به‌کارگیری روش‌های فنی بخصوصی انجام می‌شد. نظرها و مفروضات تازه، آغازی برای یکپارچگی سنجیدگی بودند. مسأله بنیادی که هنوز مورد بحث و بررسی بود، دولت-ملت<sup>۱</sup> و یا در حقیقت، تا آن زمان هنوز عمدتاً جنبه‌های رسمی دولت - ملت‌های دول غربی موضوع اصلی تحقیق و بررسی بود. تا آن زمان مفاهیم استفاده شده برای تجزیه و تحلیل، بیش از آنکه جنبه فنی داشته باشند، بیشتر جنبه متعارف گذشته را داشتند. اصولاً هیچ طرح دقیقی از مفاهیم برای ابداع فرضیات علمی به کار برده نمی‌شد، در ضمن برخی از جنبه‌های بسیار مهم تجزیه و تحلیل به‌طور ضمنی رها شده بودند. فاصله بین دو جنگ جهانی، دوره‌ای مهم و موقتی برای ایجاد فرضیات علمی قابل درک برای عموم به حساب می‌آید. بیان این دوره ما را به زمان حال هدایت می‌کند.

فرایندهای مطالعه سیاست تطبیقی پس از جنگ چه بوده است؟ به‌طور کلی چهار رویکرد اساسی وجود داشته است: اولاً جنبه تجربی کار به نحو وسیعی گسترده شد، و این گستردگی مقدماتاً از طریق مطالعه بر روی نظام‌های غیر - غربی صورت گرفته است. ثانیاً، کوشش‌های هماهنگی برای غلبه کردن بر فقدان دقت و نظمی که قبل از

<sup>۱</sup> - Nation - State

جنگ وجود داشت، بعمل آمد تا رشته سیاست تطبیقی را "علمی‌تر" معرفی کند. اگر چه با به کارگیری مفاهیم فنی غیر مرسوم، روش‌های تجزیه و تحلیل منظم، و راه‌های دقیق آزمون، موضوعات را ممکن است علمی نماید. ثالثاً، تأکید بیشتر مطالعه بر روی نقش سیاسی گروه‌های اجتماعی و همچنان نهادهای اجتماعی که در شکل بخشیدن به ارزش‌ها، آگاهی‌ها، وفاداری‌ها، هویت‌های سیاسی و کارگزاری‌های جامعه‌پذیری سیاسی که نقش ویژه‌ای ایفا می‌کنند، نیز به عمل آمده است؛ و در نهایت، نظامهای سیاسی، مسائلی را که در خصوص آنان از سایر رشته‌های علوم اجتماعی براساس طرح‌های مفهومی و بویژه براساس تجزیه و تحلیل ساختی - عملکردی ناشی می‌شود، به نحو تحلیل‌کننده‌ای تشریح کرده است. (Rose, 1991, pp. 81-96)

### مطالعه نظام‌های سیاسی غیرغربی

آثار ناشی از توسعه تدریجی نظام‌های سیاسی غیرغربی کاملاً مشهود است. مهمترین این آثار مربوط به این واقعیت‌اند که جوامع و اجتماعات و کشورهای مورد علاقه و توجه، امکان داشت که در طول زمان به فراموشی سپرده شوند، اما آن وقایع پس از جنگ جهانی دوم دارای اهمیت و حساسیت خاصی شدند. انگیزه‌های این اهمیت و حساسیت را می‌توان بدین‌گونه بخش‌بندی کرد: پیدایش دولت‌های مستقل و متعدد در سه قاره آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، به‌ویژه در دو قاره آسیا و آفریقا، بروز جنگ‌های محلی و داخلی در بسیاری از کشورهای جهان سوم، همچنین درگیر شدن کشورهای جهان سوم در مناقشات جنگ سرد که به رهبری ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی سابق در جریان بود. در این مناطق، تقاضاهای بسیاری در خارج از حوزه دانشگاهی برای ارائه دانش تخصصی به‌وجود آمده بود. در چنین شرایطی، تقاضاهایی برای کسب تخصص فراهم گردیده بود، که مهمتر از همه این وابستگی‌ها، برخی گرایش‌های سیاسی و آموزشی نظیر رشته علوم سیاسی به دنبال داشت. اگر توسعه این رشته در مناطق در حال توسعه را، صرفاً پیامد سیاست‌های پس از جنگ جهانی دوم

بدانیم، قطعاً غیر منصفانه خواهد بود. بسیاری از آثار مشهور دانشگاهی که به خاطر این علاقه به وجود آمده، تکامل آراء سیاسی‌شان در آن زمان شکل گرفته بود. البته این پرسش مطرح است که چرا این علاقه زودتر از آن ظاهر نگردیده بود؟ جواب این است که احتمالاً قبل از جنگ حمایت‌های مالی کمتری از سوی دولت‌های غربی برای مطالعه و پژوهش درباره سیستم‌های قبل از مدرن شدن یا صنعتی شدن بعمل می‌آمد. همچنین از آنجایی که مطالعه درباره چنین سیستم‌هایی بسیار پرهزینه بود و حمایت مالی در آن دوره برای همه طرح‌ها در ارتباط با علوم اجتماعی بسیار ناچیز بود، بنابراین روابط قدرت‌های بین‌المللی عمدتاً بر روی دوش کشورهای اروپایی متمرکز شده بود.

(Tucker, 1961, pp. 281-289)

پرسش مطرح در اینجا این است که چرا تعداد کمی از پژوهشگران سیاست تطبیقی در غرب، تمایل به مطالعه درباره سایر جوامع جهان داشتند؟ در جواب باید گفت: شاید مهمترین دلیل این بود که در آن زمان تأکید جهان در علوم سیاسی، بر روی مطالعه نهادهای مردم‌سالارانه‌ای بود که در غرب نهادینه شده بود. اما پاسخ به چرایی تأکید بر مطالعه نظام‌های مردم‌سالار، این است که اشتیاقی همگانی و اجتناب‌ناپذیر نسبت به مردم‌سالاری‌های نمایندگی در جوامع در حال رشد وجود داشت. چنانچه آثار دانشمندان علوم سیاسی، در مقیاس‌های وسیع‌تر، درباره وجود دولت‌های مردم‌سالار و مدرن امروزی نبود، مسلماً درباره آن گروه از مردم‌سالاری‌های دنیای باستان و فرایندهای تاریخی‌ای بود که به حکومت‌های مردم‌سالار توسعه‌یافته زمان حاضر ختم می‌شد.

شاید علت توجه بیشتر به نظام‌های غیرغربی، در زمینه علوم سیاسی، بحران‌های مردم‌سالاری قرن بیستم در اروپای غربی بود. بحران‌هایی مانند سلطه فاشیسم در ایتالیا و پیدایش و قدرت‌یابی نازیسم در آلمان و از آن سو، در نظام سوسیالیستی، رواج سرکوب و اعمال خشونت استالینیستی در اتحاد شوروی. عقیده اجتناب‌ناپذیر به نظام مردم‌سالاری که رو به زوال می‌رفت، نه تنها منجر به علاقه عمومی به حکومت‌های

استبدادی نشد، بلکه دو نوع علاقه نسبتاً جدید دیگر را برانگیخت: که اولی توجه به فرآیندهای تحولات سیاسی و نیروهای حاکم در نیروهای اجتماعی بود، به جای توجه به مقررات قانونی حاکم بر سیاست و همه این توجهات، که آن را، آشکارا به گشوده شدن باب مطالعات درباره جوامع غیر مردم‌سالار، جوامع در حال دگرگونی با نظام‌های سیاسی متفاوت و ساختارهای رسمی - قانونی و نقش قدرت‌های استعماری در شکل دادن نظام‌های سیاسی به اصطلاح کشورهای وابسته به کشورهای استعمارگر منجر شد. همچنین به‌عنوان پیامدی از بحران مردم‌سالاری، دانشمندان علوم سیاسی نسبت به جامعه‌شناسان سیاسی اولیه، جستارهای پرشتابی را به‌منظور کسب نظراتی درباره علل پیدایش تجربیات غیر منتظره سیاسی جهان مدرن در پیش گرفتند. آنان از آثار جامعه‌شناسان سیاسی، به‌ویژه آثار پارتو، موسکا و وبر، اطلاعات مختصری از بسیاری از نظام‌های سیاسی که جامعه‌شناسان سیاسی بدواً به آنها دست یافته بودند، به دست آوردند. (Finkle & Gahle, 1971, pp. 18-36)

ناگفته نماند که بعد از جنگ، توجه شدید به مناطق غیرغربی یا به اصطلاح جهان سوم، واکنشی بود به شرایط سیاسی قبل از جنگ، و نه پس از آن. به هر حال، این توجه جدید، پیامد برخی طرز فکرهای ناشی از تجربیات سیاسی پیش از جنگ جهانی دوم بوده است.

### روند علم‌گرایی

اگر نقش تأثیرات عوامل خارجی را ناچیز بشماریم، ممکن است شخص بطور منطقی به دلیل هر رویدادی، انتظار توسعه قلمرو سیاست تطبیقی را پس از جنگ، داشته باشد. در نتیجه، بعد از جنگ توجه به روش‌های علمی این رشته افزایش یافت. قبلاً در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ پژوهشگران برخی بی‌قانونی‌ها را در ویژگی‌های تجزیه و تحلیل این رشته احساس می‌کردند.

بدون تردید می‌توان ملاحظه کرد که چگونه قاعده‌بندی نظریه‌ها با برد متوسط درباره رفتار در زمینه‌های متعدد، تحلیل‌گر را بدون در نظر گرفتن سایر انگیزه‌ها، به سوی افزایش دقت در رویه‌ها، مفاهیم و برداشت‌های غیر متعارف سوق می‌دهد. پژوهشگر با مطالعه کتاب «حکومت مشروط و مردم‌سالاری» تألیف کارل فردریش، با پرسش‌هایی مواجه می‌شود که نمی‌تواند آنها را نادیده بیاورد. قطعاً فقدان دقت کافی و غیر متعارف، موجب بروز این چنین پیشنهاداتی گردیده است.

مسئله تحقیق دقیق‌تر "علمی" درباره سیاست تطبیقی، پس از جنگ به سبب برخی دلایل خارجی در این رشته صورت گرفته است. این تحقیق بازتاب توسعه یک مکتب فکری در رشته علوم "رفتاری" در تمامی زمینه‌های علوم اجتماعی بوده است. برداشت مکتب "رفتاری" در آغاز رشته سیاست تطبیقی را از طریق افزایش نفوذ با رشته‌هایی مانند جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی فرهنگی تحت تأثیر قرار داده بود. این تأثیر نیز به نوبه خود به احتمال زیاد به طور وسیعی و نه به‌طور کامل به واقعیت افزایش توجه به سیستم‌های غیرغربی نسبت داده شده است. نکته قابل توجه این است، مادامی که دانشمندان علوم سیاسی متوجه مطالعه نظام‌های سیاسی غیرغربی شدند، به وضوح دریافتند که پیش‌تر دانشمندان سایر رشته‌های علوم اجتماعی، به‌ویژه جامعه‌شناسان، این زمینه را اشغال کرده‌اند. بدین ترتیب دانشمندان علوم سیاسی و نیز صاحب‌نظران رشته علوم اجتماعی، به یک مکتب علمی روی آوردند و با فنون و روش‌های آن آشنا شدند. علاوه بر این، دانشمندان علوم سیاسی به مکتب علمی آن دسته از دانشمندان علوم اجتماعی که ابزارهای نظری مناسبتری را قبلاً ارائه داده بودند، پیوستند و استفاده از این ابزارها را آغاز کردند. (Welch, 1987, pp. 53-67)

### موقعیت سیاست تطبیقی

با توجه فزاینده به نظام‌های سیاسی غیر- غربی، ایجاد نوعی گرایش به فراسوی

پیشنهاد‌های داوری صحیح، تأسیس روش‌های آزمون قضاوت صحیح، همچنان تأکید بر موقعیت اجتماعی سیاست تطبیقی و کارگزاری‌هایی که میان سیاست و اجتماع نقش میانجیگری ایفا می‌نمایند، مانند گروه‌های سیاسی، و نهادهای جامعه‌پذیری سیاسی در یک جامعه کمک کرده‌اند. دانشمندان علوم سیاسی در چنین نظام‌هایی بین پدیده‌های سیاسی و اجتماعی تفاوت کمی مشاهده نموده‌اند، البته آن تفاوت‌ها بیشتر در سازمان‌های تخصصی در زمینه تصمیم‌گیری‌ها یا رقابت‌های سیاسی ملاحظه شده است. این تفاوت‌ها نمی‌توانند موجب گردند که حد جایگزینی پدیده‌های سیاسی در روابط اجتماعی در چنین نظام‌هایی کاملاً روشن گردد.

در حقیقت، پژوهشگران با نهادهای سیاسی و کارگزاری‌های تخصصی یا کل نظام سیاسی که دچار تغییرات است، و باز در فرایند جدید نیز مواجه با تحولات بنیادی می‌گردد، روبرو هستند و مادامی که یک فرایند سیاسی مخدوش می‌گردد، و همچنان زمانی که الگوهای سیاسی یک جامعه بیشتر به تبیین وظایف خود - مختاری از شرایطی را که خود ایجاد کرده‌اند، می‌پردازند، فرایندهای غیر سیاسی همیشه به‌طور ناگهانی آشکار می‌شوند. (Anderson, 1977, pp. 25-43)

در هر صورت، ما بایستی عوامل دیگری را که در همین راستا وجود داشته‌اند، اضافه کنیم. به عنوان مثال، به خاطر داشته باشیم که توسعه قلمرو سیاست، و همچنان جنبه‌های غیررسمی‌تر آن، بیش‌تر از جنگ مورد توجه محققان بوده است، این بویژه در زمینه مطالعه سیاست حکومت ایالات متحده آمریکا به سهولت به چشم می‌خورد.

توجه به وضعیت روند علم‌گرایی سیاست تطبیقی به‌طور طبیعی از زمان جان استوارت میل آغاز شده است. این روش در گذشته از دو راه انجام شده است: اولاً همان طوری که توجه بیشتر به دقت علمی، منجر به مطالعه گسترده در زمینه‌های جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی فرهنگی گردید، به همان گونه نیز موجب آشنایی با رشته سیاست تطبیقی و چارچوب گسترده تجزیه و تحلیل آن شده است. از آنجایی که همه پدیده‌های اجتماعی به یکدیگر وابسته‌اند، همه آنها مورد توجه و مدنظرند، در نتیجه



تمرکز بیشتر بر روی هر یک از وظایف متمایز یک جامعه که جدا از سایر جنبه‌های آن جامعه باشد، وجود ندارد. ثانیاً، روی هم‌رفته راه ساده‌تر برای توسعه نظریه‌ها، که تابع برخی از طبقه‌بندی‌های اجتماعی و اقتصادی بوده و به نوعی با سیاست در ارتباطند، بهتر است به دقت مورد آزمون قرار گیرند (مثلاً طبقه‌بندی‌های قابل اندازه‌گیری مانند پیشرفت در زمینه‌های اقتصادی، بهداشت، آمار و اطلاعات در ارتباط با جمعیت‌شناسی و توزیع اشتغال و غیره) تا از آن طریق بتوان "پدیده‌های ناب" و ناسنجیدنی را برای آزمون سیاست، ویژه در جوامعی که آمار و اطلاعات انتخاباتی از سایر اطلاعات خالص سیاسی آسان‌تر اندازه‌گیری می‌شود، اختیار کرد. ناگفته نماند که اختیار این چنین پدیده‌های خالصی غالباً صعب‌الحصول و غیرقابل اعتماد و یا خارج از موضوع خواهند بود. قابل ذکر است که مخالفان روش‌های دقیق کمی در زمینه علوم سیاسی و پدیده‌های سیاسی که به سادگی خود را تسلیم آزمون‌های دقیق (مانند آمار و ریاضی) نمی‌نمایند، سنت‌گرا خوانده می‌شوند. البته این امکان وجود دارد که دانشمندان علوم سیاسی به سهولت متقاعد شوند که چنین پدیده‌هایی قادرند، آنان را به دست کشیدن از روش‌های دقیق تشویق کنند. (Lerner, 1958, pp. 101-118)

نفوذ رشته جامعه‌شناسی بر رشته سیاست تطبیقی، را می‌توان به وضوح در تأکید بر روی تجمع خاص واقعیات در وضع سیاست تطبیقی، مورد توجه قرار داد، این همان واقعیت‌هایی است که متسکیو آن را "روحیه عمومی یک ملت" نامیده و امروزه به نام "فرهنگ سیاسی" یک جامعه خوانده می‌شود. این اصطلاح، به همان صورتی که امروزه مورد استفاده قرار می‌گیرد، معمولاً به ارزش‌هایی که از نظر سیاسی به یکدیگر پیوسته‌اند (تمایلات مبتنی بر هدف)، مانند شناخت‌ها و سمبل‌هایی که بیانگر زبان تا تشریفاتند، اطلاق می‌شود. این اصطلاح به‌ویژه به گرایش‌های "درونی" افراد که بر حسب آن نقش‌های سیاسی تعیین و در نتیجه آن، نهادهای سیاسی (به عنوان الگوهای رفتار منظم) در یک جامعه به ظهور می‌رسند، مربوط می‌شود.

تأکید بر مفروضات "فرهنگی"، به وضوح منعکس‌کننده چارچوب نفوذ مطالعات

جامعه‌شناسی در عصر حاضر است که اصولاً توسط دو صاحب نظر آمریکایی به نام‌های تالکوت پارسونز<sup>۱</sup> و ادوارد شیلز<sup>۲</sup> ابداع گردیده است. (Parsons & Shills, 1951, pp. 31-36) لازم به یادآوری است که تفسیر پارسونز مبتنی بر نقطه نظرهای ماکس وبر، دورکهم<sup>۳</sup> و پارتو است. با این توجه که برداشت "فرهنگ سیاسی" برای اولین بار توسط دو نفر از دانشمندان آمریکایی به نام‌های گابریل آلموند و اس.اچ. بیر مطرح شده است. تأکید آنها بر روی این مفروضات "فرهنگی" موجب شده که مطالعه فرایندها در جامعه‌پذیری سیاسی در رشته علوم سیاسی معاصر، دارای اهمیت فراوانی گردد، زیرا ارزش‌ها، شناخت‌ها و سمبل‌ها که تعیین‌کننده رفتارهای سیاسی انسان‌ها هستند، به‌عنوان اساس اولیه رفتار سیاسی آنها مورد توجه قرار می‌گیرند. پس از آن است که توضیحات رفتار سیاسی بایستی به‌طور بالفعل از طریق ارزش‌ها، شناخت‌ها و سمبل‌های آموخته شده، درونی گردد، و سپس از طریق اقدام هنجارهای اجتماعی و با توجه به القای سیاست، نقش‌های سیاسی نهادینه شود و پس از آن اجتماع سیاسی، خواه مؤثر یا غیرمؤثر، به وجود آید. این فرآیند، همان چیزی است که ضرورتاً آن را جامعه‌پذیری سیاسی نامیده‌اند.

در ارتباط با فرهنگ سیاسی نیز مفروضات سیاسی، ما را در تشریح، یا تأکید بر روی مطالعه گروه‌های سیاسی یاری می‌دهد. اگر چه، این تأکید نتیجه ادامه تمایلات قبل از جنگ در اثر ارائه نظریه‌های بُرد متوسط درباره سیاست که متکی بر امتیاز قابل اندازه‌گیری واقعیت‌هاست، بوده است. رسم معمول برداشت گروه از سیاست، اشتغال فکری، نسبت به فرهنگ سیاسی را به آسانی در میان جوامع منعکس می‌نماید، حتی در میان آنانی که از نظر سیاسی دارای تمرکز بیش از حد، فرهنگ سیاسی مشابه، و فرهنگ‌های فرعی سیاسی گوناگون کمتر والایی هستند. چنین اجتماعاتی در بین جوامع

<sup>۱</sup> - Talcot Parsons

<sup>۲</sup> - Edward Shills

<sup>۳</sup> - Durkheim

در حال رشد غیرغربی، کمتر یافت می‌شود. (آلموند و دیگران، ۱۳۷۷)

### تجزیه و تحلیل ساختی - عملکردی<sup>۱</sup>

در سال‌های پس از جنگ، به‌ویژه در سال‌های اخیر، پژوهشگران رشته سیاست تطبیقی به طور فزاینده‌ای از دیدگاه‌ها و طبقه‌بندی‌های مکتب تجزیه و تحلیل ساختی - عملکردی استفاده نموده‌اند. دقیقاً منظور از تجزیه و تحلیل ساختی - عملکردی در این رشته چیست؟ چون این اصطلاح را نمی‌توان بدون توضیح کافی رها کرد، حتی در بحث از رشته‌ای که خود از آن برخاسته است. یکی از نمایندگان اصلی این طرز فکر ام‌جی. لوی است، وی مدعی است، همان‌طوری که امروزه بسیاری از جامعه‌شناسان ادعا دارند که این اصطلاح جانشینی برای "نثر محاوره‌ای" است، نظریه‌پردازان ساختی - عملکردی چیزی بیشتر از بیان یک اصطلاح به زبان دیگری، انجام نداده‌اند. چنانچه این امکان وجود داشته باشد، آن‌گاه این پرسش را برمی‌انگیزد که اصولاً چرا باید برداشت ساختی - عملکردی در این رشته به کار برده شود؟ در مطالعات رشته سیاست تطبیقی در سال‌های پس از جنگ، این اصطلاح به برداشته‌ها و مسائلی خاص اشاره می‌نماید. (Levy, 1952, pp. 10-15)

در درجه اول این اصطلاح به تعاریف نظام سیاسی می‌پردازد، بنابراین این سؤال مطرح می‌شود که یک نظام سیاسی چیست؟ یک نظام سیاسی را می‌توان به دو طریق تعریف کرد: اول به عنوان یک مجموعه خاص از سازمان‌های واقعی مانند "حکومت‌ها"، ثانیاً هر ساختار اجتماعی که ما انجام وظیفه‌ای سیاسی را از آن تصور کنیم.

این تعاریف ممکن است یک تعریف ساختی - عملکردی محسوب شود، اما این نوع تعاریف از یک نظام سیاسی، در این رشته به‌طور فزاینده‌ای معمول گردیده است.

<sup>۱</sup> - Structural - Functional

این را تأکید می‌کنیم که بیش از این نمی‌توان بخش‌های فرعی نظام‌های سیاسی را به تنهایی به عنوان یک کشور مستقل، مورد توجه و تفکر قرار داد. البته هر نوع ساخت تصمیم‌گیری دسته جمعی، هر نوع مجموعه‌ای از ساخت‌های مربوط به تخصیص آمرانه ارزش‌های اجتماعی، ساخت‌هایی که وظایف حفظ یکپارچگی اجتماع را به عهده دارند، ساخت‌هایی که وظیفه یکپارچه‌سازی و تطبیق اجتماعات را از طریق اشتغال، یا تهدید اشتغال و غیره، از طریق اجبارهای کم و بیش فیزیکی انجام می‌دهند، در یک سطح مشابه قرار داد. برخی از این تعاریف ساختی - عملکردی مانند دو نمونه اول که در بالا اشاره شد، به سادگی یک نوع فعالیت ویژه را تشریح می‌نمایند، که بر واحد اجتماعی بزرگتری که در آن قرار دارند، تأثیر می‌گذارد. سایر تعاریف مانند دو نمونه یاد شده، فعالیتی را توضیح می‌دهند، که فرضاً، شرط لازم برای بقای یک واحد اجتماعی بزرگتر است. تعاریف اخیر بیشتر از تعاریف گذشته، دارای خصوصیات دقیق تجزیه و تحلیلی ساختی - عملکردی‌اند، و به خاطر وجود شرایط لازم برای بقای نظام‌های اجتماعی و ثبات و کارایی آنها در عمل، این تعاریف محتملاً اصولی‌ترین رابطه میان آنهاست که از وجود برداشت ساختی - عملکردی استفاده می‌نمایند.

(Holt, 1965, pp. 84-110)

درست همان‌طوری که ما می‌توانیم یک نظام سیاسی را در اصطلاحات ساختی - عملکردی تعریف کنیم، همچنان قادر خواهیم بود که طبقه‌بندی‌های نظام‌های سیاسی را به‌طور تحلیلی مورد تدبیر قرار دهیم و عناصر تشکیل دهنده آنها را از طریق چنین طرح‌هایی تشریح نماییم. این خود از دو طریق امکان‌پذیر است. یک روش ساده، که خود متضمن تشریح فعالیت‌های فرعی نظام است، که در فعالیت‌های بزرگتر سیاسی نظام وارد می‌شوند. در حقیقت، این همان روشی است که گابریل الموند در تقسیم‌بندی وظایف یک نظام سیاسی چهار گروه داده و سه گروه بازده به عمل آورده است. روش دیگر، تقسیم‌بندی وظایف یک نظام سیاسی به آن گروه فعالیت‌های فرعی و ساخت‌های اجرایی است که لازمه آن اجرای مؤثر وظیفه سیاسی است، مانند نظام سیاسی قابل

دوامی که برای اقدامات مؤثر یک نظام اجتماعی گسترده‌تر، ضروری است. به هر رو، این همان روشی است که دیوید اپتر در تقسیم‌بندی سیاسی خود به نام طرح پنج "ساخت ضروری" به‌کار برده است، این روش بیشتر از روش قبلی، دارای خصوصیات صریح تجزیه و تحلیل ساختی - عملکردی است.

هدف از تعاریف و تقسیمات ساختی - عملکردی نظام‌ها، در واقع، بیان حل برخی مسایل است که نظریه‌پردازان ساختی - عملکردی، به ویژه به دلیل تصورات اولیه خود از ماهیت زندگی اجتماعی، به آنها علاقه‌مندند. تمامی معانی و مقاصد و هر نوع مشکلات تجزیه و تحلیل ساختی - عملکردی را می‌توان تحت یک ضابطه واحد طبقه‌بندی کرد، زیرا تأثیرگذاری هر نوع ساخت یا عملکرد اجتماعی، بر واحد بزرگتری است که آنها جزئی از آن محسوب می‌شوند.

عملکرد ساخت‌های اجتماعی می‌تواند از راه‌های مختلف بر روی نظام اجتماعی تأثیرگذار باشد، چون ساخت یا عملکرد مورد نظر، ممکن است "شرط لازم قبلی" برای الگوی بزرگتر در نظر گرفته شده باشد.

در واقع، ساخت یا عملکرد مزبور، بایستی قبل از به‌وجود آمدن الگوی بزرگتر، در آن باشد. ضمن آنکه ممکن است این بایستگی یک «شرط لازم» برای آن محسوب شود، و چنانچه حفظ الگوی بزرگتر مورد نظر باشد، باید چنین شرطی تأمین گردد.

از سوی دیگر، ساخت یا عملکرد ممکن است در یک الگو «بی تأثیر» باشد، چنانچه به پایداری یا «غیر مفید» بودن در یک الگو بیانجامد، احتمالاً آنوقت به تحلیلی بودن آن منجر خواهد شد. در صورتی که طرز عمل این ساخت‌ها و عملکردها مورد نظر و درک سایر بازیگران الگو باشد، احتمالاً آن وقت «علنی» خواهد بود و چنانچه، مورد نظر و درک سایر بازیگران الگو نباشد، محتملاً «پنهان» خواهد بود. (Holt, 1965, pp. 122-137)

پرسش‌های مربوط به روابط موجود بین ساخت‌ها و عملکردها، و همچنین واحدهای اجتماعی بزرگتر، تفاوت چندان عمیقی با سایر پرسش‌های مطرح‌شده در مورد سایر اصطلاحات نخواهد داشت. برای مثال، می‌توان یادآور شد که اختلاف

ناچیزی است بین این بیان که شرط لازم دوام هر چیز، وجود شرط لازم قبلی برای چیز قبلی است و یا این گفته که برای هر چیز شرط لازمی، بایسته است، هر چند کافی باشد.

اگرچه، تصور اولیه مشخصی از اجتماعات با تأکید بر تجزیه و تحلیل ساختی - عملکرد، مانند پرسش‌های مهمی از برخی مفاهیم فرعی، که هنگام بیان علیت و یا هر نوع بیان نظری دیگر ظهور نمایند، وجود ندارد، اما در اینجا منظور از تصور اولیه این است که تمام احتمالات به طور متقابل به یکدیگر وابسته‌اند. هر جنبه از خطاها بر روی سایر اجزای، در دوام (یا عدم دوام) کل اجتماع سهم خواهد بود. بر حسب این نظریه، اجتماعات واحدهای متوازی‌اند که گرایش به قوه جبری داشته و در نتیجه با آشفتگی مبرم و جدی بودن هر یک از اجزاء اجتماع، این موازنه، دچار دگرگونی خواهد شد. در اصطلاح فنی این اجتماعات همان «نظام‌ها» خوانده می‌شوند. بنابراین، نظام‌های عقلایی، نگران روابط مشترک و عملکرد خود می‌باشند.

این تصور اولیه، پس از جنگ جهانی دوم درباره ماهیت نظام‌های سیاسی، و نحوه تطبیق آنان با وضعیت اجتماعی گسترده‌تر، به تدریج در رشته سیاست تطبیقی پدیدار گردیده است.

همراه با این تصور اولیه، توجه اکیدی به مشکلات برداشت ساختی - عملکردی، به‌ویژه در ارتباط با شرایط ضروری برای هر نظام سیاسی قابل دوام (با ثبات، کارآ) و یا قابل دوام در انواع نظام‌های سیاسی (مانند مردم‌سالاری‌های نمایندگی) و مشکلات مربوط به نتایج عملکرد بر روی سیاست سایر الگوهای اجتماعی و همچنان بر روی الگوهای غیرسیاسی ساخت‌ها و فعالیت‌های سیاسی آنها، به وجود آمده است.

چه چیزی می‌تواند تداوم کنونی این تصورات اولیه و مشکلات را در رشته سیاست تطبیقی توضیح دهد؟ البته، تا حدودی، این واقعیت وجود دارد که رشته علوم اجتماعی در روش تجزیه و تحلیل ساختی - عملکردی به نحو گسترده‌ای به کار برده شده است، بنابراین، پس از جنگ جهانی دوم آن رشته تأثیر عمیقی بر روی سیاست تطبیقی به

جای گذاشته است، که خود توضیح‌دهنده این واقعیت است. علاوه بر این، دلایل محکم‌تری نیز وجود دارد که در زیر مورد بحث قرار خواهد گرفت:

یکی از این دلایل محکم، وجود نظام‌های سیاسی غیرغربی همیشه در حال تغییر و دگرگونی معاصر است، زیرا تجزیه و تحلیل ساختی - عملکردی غالباً متهم شده که دارای رویه‌ای کاملاً ایستا در قبال مسائل اجتماعی است. این ادعا به دو دلیل غیر منطقی است: یکی این‌که مفهوم موازنه (به غلط) برای نشان دادن عدم تحرک، به عاریه گرفته شده است، و دیگر آنکه آن عده از دانشمندان برجسته علوم اجتماعی که روش تجزیه و تحلیل ساختی - عملکردی را توسعه داده‌اند، در واقع، در مطالعات خود، هنگام پویا بودن، بیشتر روی جنبه‌های ایستای آن تأکید داشته‌اند. مثلاً، بسیاری از آن‌ها بر روی سنت ضد مارکسیستی که یکپارچگی را بیش از تعارض و جبر را بیش از تحرک دائمی به عنوان وضع «عادی» در جامعه می‌پذیرد، کار کرده‌اند.

در واقع، همان‌گونه که در اینجا شرح داده شد، به نظر می‌آید که از نظر منطقی نظریه‌های پیدایش، تحولات، و طبقه‌بندی اجتماعات از روش تجزیه و تحلیل‌های ایستا به حالات اجتماعی ثابت منتهی می‌شود. (Levy, 1952, pp. 92-112)

بیش از آنکه بحث شود، تجزیه و تحلیل ساختی - عملکردی یک نوع وابستگی با تجزیه و تحلیل ایستا دارد و می‌توان اینگونه مدعی شد که این تجزیه و تحلیل نوعی خاص از نیروهای پویای اجتماعی به وجود آورده است. البته برداشتی متفاوت با نظریه شبه مارکسیسم و نظریه تکامل ایجاد کرده‌اند. نظریه‌های مارکسیستی و تکامل احتمالاً از یک نقطه نظر، ذاتاً نسبت به تجزیه و تحلیل ساختی - عملکردی پویاترند، زیرا، در اصطلاحات این نظریه‌ها، افراد به هیچ‌وجه نمی‌توانند هیچ‌گونه حالت ثابت و حالت تعادل، غیر از حالت تعادل پویا ایجاد کنند.

هر چند، نظریاتی شبیه مارکسیسم و تکامل، تصور تغییرات سریع و بسیار عظیم را در اجتماع، اگر نه غیرممکن، ولی لاقابل مشکل تصور می‌نمایند. برای مثال، باید مشکلات بزرگی را که توسط دکترین «انقلاب دائمی» برای نظریه‌پردازان مارکسیست

به وجود آمده، مورد توجه قرار داد. این چنین نظریه‌هایی عموماً خود را در اختیار مفاهیم جریان منظم و ثابت پدیده‌های اجتماعی قرار می‌دهند. چون اینگونه جریان‌ها، البته نه با شتاب و یا به یکباره، بلکه به تدریج به جریانی دیگر متحول می‌شوند. از سوی دیگر، تجزیه و تحلیل ساختی - عملکردی این تصور را کاملاً ممکن می‌سازد که تحولات بسیار گسترده و پرشتاب در جوامعی که در حال گذار از برخی مراحل توسعه هستند، و یا از طریق برخی تحولات گسترده اجتماعی به سرعت در مسیر جدیدی از پیشرفت قرار می‌گیرند، آن تحول توسط یکی از عناصر عملکردی اجتماع فراهم می‌شود. لازم به یادآوری است که این نوع تصور از بررسی، تغییر شکل‌های سریع، شکست‌های انقلابی، ابداع‌ها و دگرگونی‌ها را ممکن می‌سازد. در حالی که سایر فرآیندهای تجزیه و تحلیل که به فرض پویاترند، فقط تصور مراحل جریانات را امکان‌پذیر می‌سازد.

روش‌های تجزیه و تحلیل ساختی - عملکردی برای علاقه‌مندان نظام‌های سیاسی غیرغربی معاصر، جالب توجه‌اند: یکی منجر شدن آن به یک مفهوم دگرگونی اجتماعی، به عنوان یک فرآیند از یک حالت ایستا به حالت ایستای دیگر، و دیگری ارائه احتمال توضیح تحولات بسیار گسترده و سریع در یک نظام. در اینجا این پرسش مطرح می‌شود، که این نظام‌ها با چه نوع پویایی در اجتماع مواجه می‌شوند؟ به‌طور قطع، فقط در ارتباط با جریان منظم و دائمی امور، کاری انجام نمی‌دهند. به‌نظر می‌رسد در چنین نظام‌هایی ابتدا، این اجتماعات بسیار سستی و ایستایند که واکنش نشان می‌دهند، شاید به همین دلیل باشد که در قرن‌های گذشته در زندگانی اجتماعی آنها تغییرات بنیادی به وجود نیامده است. در حالی که در چند دهه گذشته سریع‌ترین و گسترده‌ترین تحولات در این جوامع به وقوع پیوسته است، بدان معنی که از نظم قبیله‌ای به نظام دولت - ملت از اقتصاد معیشتی به اقتصاد بازار، از کشاورزی سنتی به کشاورزی مدرن، از نظام فئودالیسم به سوسیالیسم، از نظام تعلیم و تربیت سنتی به نظام آموزش و پرورش مدرن و تحصیلات عالی و غیره، روی آورده‌اند. در این جوامع این تندبادهای دگرگونی



است که آنها را دستخوش تحولات عمیق می‌سازد.

بنابراین، این امکان وجود دارد که مطالعه نظام‌های سیاسی و اجتماعی در حال تغییر، این آمادگی را برای بررسی ساختی - عملکردی ایجاد می‌کند، که شاید این دقیقاً به سبب نزدیکی‌اش با نظریه ایستا باشد. همچنین تأکید کنونی بر روی وضعیت اجتماعی و دقت نظری در این رشته، کاربرد فزاینده تجزیه و تحلیل ساختی - عملکردی را موجب گردیده است، شاید هم پیش از هر برداشت دیگری، توجه تحلیل‌گران را به خود جلب کرده است. ناگفته نماند که تجزیه و تحلیل ساختی - عملکردی، برداشتی برتر در مطالعه به هم پیوسته اجتماعی است، چون تأکید بر دقت، تجزیه و تحلیل ساختی - عملکردی را وادار کرده، تا این روش حداقل چیزی بیش از توصیف و استنتاج خام و نامنظم را محتمل سازد، بدون آن‌که نظریه‌پردازان را به روش مطالعه تاریخدانان به یک جستجوی زودرس، و شاید هم بیهوده برای ایجاد «قوانین» اجتماعی، یا «نظریه‌های» مهم متعهد سازد. (Levy, 1952, pp. 92-112)

همچنین این روش نظریه‌پرداز را به جستجوی «علل» کافی در قلمرویی که تعدد علت‌ها، به حد لازم یا مطلوب عمل می‌کنند، متعهد نمی‌سازد. از این رو، برداشت برتر تجزیه و تحلیل ساختی - عملکردی، در قبال آن چیزی است که محققان برجسته آن را نظریه‌های بُرد - میانه نامیده‌اند. نظریه‌هایی که برتر از تعریف، صرف و تفهیم‌های داوری صحیح است و براساس چارچوبی با رجوع به نظری دقیق استوار، گام می‌نهد. علاوه بر این، این روش، دقت در فرموله کردن و آزمون فرضیات را ممکن می‌سازد.

### نتیجه‌گیری

از پایان جنگ جهانی دوم گرایش‌های فراوانی به منظور تشریح و بررسی رشته سیاست تطبیقی به وجود آمده است. البته در یک مفهوم، پیشرفت‌هایی را که تاکنون در این رشته به عمل آمده، هنوز نمی‌توان، پایان‌یافته دانست. در حقیقت تاکنون، هیچ چیزی به نتیجه مطلوب نرسیده است. در این نقطه از ارزیابی باید خاطر نشان کرد که

مطالعه سیاست تطبیقی، بعد از گذر از بسیاری تخیلات و بی‌ثباتی‌هایش، صاحب‌نظران این رشته را به توافقی جدی درباره مفاهیم، روش‌ها و برداشت‌های تحلیلی که بتواند علم دقیق و گسترده نهادهای سیاسی را تجزیه و تحلیل کند، رسانده است.

## منابع و مأخذ

### الف - فارسی

- ۱ - موتقی بالمر و دیگران (۱۳۷۲)؛ نگرش جدید به علم سیاست، ترجمه منوچهر شجاعی؛ (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی)
- ۲ - گابریل آلموند و دیگران، چارچوبی نظری برای بررسی سیاست تطبیقی ترجمه علیرضا طیب (تهران: مرکز آموزش مدیریت دولتی، ۱۳۷۷).
- ۳ - چیلکوت، رونالد، نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای، ترجمه وحید بزرگی و علیرضا طیب، تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۷.

### ب - لاتین

- 1- David, Apter (1963); ed., Comparative Politics; New York: Free Press
- 2- Harold Lasswell and Abraham Kaplan, Power and Society: A Framework for political Inquiry (New Haven, Conn: Yale University Press, 1950). P. 15.
- 3- David, Easton (1965); A Systems Analysis of Political Life; (New York: John Wiley and Sons, Inc. )P. 29.
- 4- Kuhn, Alfred (1962); The Study of Society, Chapters, 17-20. (Chicago: University of Chicago Press.
- 5- F. X. Sutton (1963); "Social Theory and Comparative Politics in Harry Eckstein and David E. Apter, eds., Comparative politics (New York: Free Press, 1963)PP. 67-82.
- 6- D. D. Duncan (1964); ed., William F. Ogburn an Eckstein and Social Change (Chicago: University of Chicago Press, PP. 37-53.
- 7- Easton, David (1965); A Framework for Political Analysis (Englewood Cliffs N.J.: Pnentice-Hall, pp. 21-29.
- 8- Rose, Richard, (1991); "Changing Form of the Study of Comparative Politics"

Political Studies, pp. 81-96.

9- Tucker, Robert C. (1961); "Towards a Comparative Politics" American Political Science Review, 17, PP. 281-289.

10- Jason L. Finkle and Richard W. Gable, Political Development and Social Change(New York: John wiley and Sons, Inc. 1971)PP. 18-36.

11- Welch, C. (1987); Political Modernization. (Belmont, Cal.: Wordsworth Publishing Co.), pp. 53-67.

12- Anderson, C. F. (1977); Von Der Mehden, and C. Young, Issues of Political Development. (Englewood Cliffs, N.J.: Prentice - Hall Inc), PP. 25-43.

13- Lerner, Daniel (1958); The Passing of Traditional Society. (New York: Free Press of Glencoe Inc.), PP. 101-118.

14- Talcott Parsons & Edwards Shills (1951); eds., Towards a General Theory of Action. (New York: Harper and Row), PP. 31-36.

15- - Levy, Marion, (1952); Jr., The Structure of Society (Princeton University Press), PP. 10-15.

16- Robert T. Holt "A Proposed Structural Functional Framework for Political Science", in Don Martindale, ed, Functionalism, in the Social Sciences (Philadelphia: The American Academy of Political and Social Science, 1965). PP. 84-110.

17- Cattell, David T., and Richard Sisson (1978) Comparative Politics: Institutions, Behavior, and Development, Palo Alto, Cal: Mayfield Publlisting Co.

18- Lewis, Paul G., (1973) The Practice of Comparative Politics: A Reader, London: Longnan and Open University Press.

19- Merkle, Peter H. (1977) Modern Coparative Politics, New York: Holt, Rinehart and Winston.

20- Munger, Frank (ed) (1967) Studies in Comparative Politics, New York: Macmillan.